

سرباز

مهنای هدایتی

ممکنه هر لحظه مرگت را ببینم سرباز
سخته این باور که داغت را ببینم سرباز

با هزاران آرزوهای قشنگت روزی
مرده باشی قاب عکست را ببینم سرباز

مادرم من با امید و آرزوها در سر
من نباشم سنگ قبرت را ببینم سرباز

توی دستت یک تفنگ و توی پایت چکمه
صبر کن تا من دو چشمت را ببینم سرباز

اشک می ریزم نگاهت می کنم فرزندم
کی چه موقع بازگشتت را ببینم سرباز

آه می دانم سیاست نه پدر دارد نه مادر
مجبورم مجبور جنگت را ببینم سرباز

میشود مانع زجنگ و خونریزی شد بلکه
تو نمیری عروسی یت را ببینم سرباز

لندن

بهار ۲۰۰۸